

Islamic Denominations

Vol. 10, No. 19, September 2023, 431-447

(DOI) 10.22034/JID.2023.179119.1814

## An Examination and Analysis of the Four Baktashi Spiritual Gates in Yunus Emre's Perspective

Mahdi Ghahraman Navasi<sup>1</sup>

Hossein Mohammadzadeh Seddigh<sup>2</sup>

Reza Elahimanesh<sup>3</sup>

(Received on: 2019-04-26; Accepted on: 2019-05-27)

### Abstract

One of the fundamental principles of the Baktashi Order is the concept of the four spiritual gates: sharia, the path (tariqa), knowledge (*ma'rifā*), and truth (*ḥaqīqa*). These gates hold significant importance in the diwan (poetry collection) of Yunus Emre, who is considered a pioneer of Baktashi literature. Yunus Emre's profound yet accessible language, combined with the spiritual impact and widespread presence of his poems in Baktashi takyas, motivated us to undertake a comprehensive exploration of his perspective on the four Baktashi gates. To accomplish this, we employed a library-based approach, coupled with analytical methods. According to Yunus Emre's perspective, the culmination of Sufism is achieved by traversing these four gates. He asserts that Sharia serves as the legal gateway, providing a framework for the truth. Tariqa, or the path, represents a unique connection with an enlightened guide or master. The gate of knowledge signifies the stage of the heart and love. Lastly, the gate of truth represents the highest level of humanity, at which pure divine unity is grasped.

**Keywords:** Baktashi Order, Yunus Emre, the four spiritual gates, Sharia, tariqa, knowledge, truth.

---

1. PhD, Islamic Mysticism, University of Religions and Denominations, Qom, Iran (corresponding author).  
Email: mehqaq24@gmail.com.

2. Professor emeritus, Department of Language and Literature, Teacher Training University, Karaj, Iran. Email:  
hmsaeigh@yahoo.com

3. Assistant professor, Department of Islamic Mysticism and Sufism, University of Religions and Denominations,  
Qom, Iran. Email: rezaelahimanishi@gmail.com

## بررسی و تحلیل چهار درب معنوی بکتاشیه از منظر یونس امره

مهدی قهرمان نوه‌سی<sup>۱</sup>

حسین محمدزاده صدیق<sup>۲</sup>

رضا الهی منش<sup>۳</sup>

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۰۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۳/۰۶]

### چکیده

یکی از ارکان طریقت بکتاشیه چهار درب معنوی است. چهار درب معنوی که عبارت است از شریعت، طریقت، معرفت و حقیقت در دیوان یونس امره در جایگاه یکی از پیشگامان ادبیات بکتاشیه جایگاه ویژه‌ای دارد. بیان ساده و عمیق یونس امره همراه با نفوذ معنوی و رواج اشعارش در تکیه‌های بکتاشی، نویسنده را بر آن داشت تا در مقاله حاضر به روش کتابخانه‌ای و تحلیلی به بررسی چهار درب معنوی بکتاشیه از نظر یونس امره بپردازد. وی وصول به غایت تصوف را منوط به گذر از این چهار درب معنوی بکتاشی کرده است. یونس امره شریعت را درب قانونی و قالبی برای حقیقت می‌داند. از نظر وی طریقت، داشتن پیوند عمیق با مرشد کامل و درب معرفت، مقام قلب و عشق است. او درب حقیقت را وصول به عالی‌ترین مرتبه انسان و درک توحید ناب می‌داند.

**کلیدواژه‌ها:** بکتاشیه، یونس امره، چهار درب معنوی، شریعت، طریقت، معرفت، حقیقت.

۱. دانشجوی دکترای تصوف عرفان اسلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران، (نویسنده مسئول)

mehqah24@gmail.com

۲. استاد تمام بازنشسته گروه زبان و ادبیات، دانشگاه تربیت معلم، کرج، ایران، hmsacigh@yahoo.com

۳. استادیار گروه تصوف و عرفان اسلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران، rezaelahimanishi@gmail.com

## پیش‌گفتار

بکتاشیه که مؤسس آن حاجی بکتاش ولی (م ۶۶۹ ق) از مردم خراسان است، از طریقت‌های اسلامی آسیای صغیر و منطقه بالکان می‌باشد. انتشار افکار بکتاشیه در قرن هشتم هجری آغاز شد و طی قرون نهم و دهم گسترش یافت. شریعت، طریقت، معرفت و حقیقت در جایگاه چهار درب معنوی در بکتاشیه جایگاه ویژه‌ای دارد. در بیشتر آثار مکتوب بکتاشی به اجمال یا تفصیل به این چهار درب اشاره شده است. بیشتر اهل تصوف مراحل معنوی را سه‌گانه به گونه شریعت، طریقت و حقیقت ذکر می‌کنند؛ البته عده‌ای نیز چون هجویری معرفت را جایگزین مرتبه حقیقت کرده‌اند (هجویری، ۱۳۷۵: ص ۴۴۹)؛ اما در نظر علویان و بکتاشیه این مراحل معنوی چهارگانه است و معرفت نیز درب سوم در کنار شریعت، طریقت و حقیقت آورده شده است (Hacibektaş Veli, 2011: 68).

یونس امره از شاعران و صوفیان نیمه دوم قرن هفتم است که نزدیک به دوازده هزار بیت شعر عرفانی و اخلاقی در وزن عروضی هجایی سروده است. اهمیت اشعار یونس امره در تبیین مفاهیم تصوف و نوع دوستی است؛ به همین دلیل سال ۱۹۹۱ از طرف سازمان یونسکو سال یونس امره معرفی شد. گلپینارلی یونس امره را جزء پیشگامان ادبی از لحاظ محتوای عرفانی و عاشقانه می‌داند که به شعر و ادب آناتولی حیات بخشیده است، Gölpınarlı (1992: 78). در نظر عده‌ای از پژوهشگران حوزه ادبیات عرفانی ترک، هیچ‌یک از شعرا همانند یونس امره تصوف اسلامی را ساده، عمیق و با این وجود با هیجان ترنم نکرده است. (Aktüccar, 1984). (284: یونس امره نیز در جایگاه یکی از پیشگامان ادبیات عرفانی بکتاشیه، در اشعارش از چهار مرتبه شریعت، طریقت، معرفت و حقیقت سخن به میان آورده است. وی رسیدن به این مراتب کمالی را نیازمند به یک اراده جدی می‌داند. (Kabaklı, 1980: 79). در دیدگاه یونس امره هدف تصوف تنها با گذر از مقام‌های شریعت، طریقت، معرفت و حقیقت و عارف شدن محقق می‌شود. (Tatçı, 1997: 295).

شناخت طریقت بکتاشیه با رویکرد تبیین مفاهیم شاخص عرفانی اش، آن هم با توجه به متون پیشگامان آن کاری است که کمتر مورد توجه پژوهشگران این حوزه واقع شده است. بیشتر مقالات و کتاب‌های موجود در حوزه بکتاشیه با رویکرد تاریخی و توصیفی به معرفی اجمالی افکار و آیین‌های بکتاشی کوشیده‌اند. درباره بکتاشیه تا کنون چند کتاب و مقاله در عقاید و آداب و رسوم بکتاشیه نوشته شده است؛ از جمله مقاله «حاجی بکتاش ولی و طریقت بکتاشیه» و مقاله «سیری در افکار بکتاشیه» یا کتاب حاج بکتاش ولی و متون بکتاشیه که عمدتاً در معرفی عقاید و آداب بکتاشیان نیز آثار مکتوب بکتاشیه نگاشته شده است؛ اما در تحقیق حاضر با نگاه به مهم‌ترین اثر یونس امره که در ادبیات عرفانی و تکیه‌ای بکتاشیه جایگاه ویژه‌ای دارد، اصلی‌ترین رکن معنوی بکتاشیه (چهار درب معنوی) را بررسی می‌کنیم تا شناخت عمیق‌تری به این طریقت و مبانی سلوکی اش حاصل آید.

### غایت تصوف از دیدگاه یونس امره

قصده نهایی عارف در عرفان رسیدن به حق است؛ بنابراین باید به سفری روحانی برود (ابن عربی، ۱۳۶۷: ص ۵۵۳).

یونس امره به جوشش درآوردن قلب برای به دست آوردن مقام حقیقی انسان را نیز هدف دیگر تصوف می‌داند (Yaşar, 1991: 31). او در یکی از اشعارش هدف نهایی علم تصوف را شناخت خداوند توسط انسان تعریف می‌کند که این شناخت هم با شناخت عرفانی از خویش ممکن می‌شود.

فهم و علم همان شناخت خود انسان است

پس اگر خودتان را شناسید از یک حیوان پست‌ترید (Emre, 2008: 196)

وی تصدیق می‌کند هدف قرارگرفتن در مسیر علم، شناخت خویشتن است؛ بنابراین اگر علمی هیچ نفعی در مسیر شناخت حقیقت خویش نداشته باشد، مطالعه آن بیهوده

است. یونس یک هدف دیگر از تصوف را نیز مجادله با نفس می‌داند. (Tatçı, 1997: 296) روشن است که مطرح کردن غایات مختلف در بعضی موضوعات به این دلیل است که در آن مسائل ما با غایات دانی، غایات متوسط و غایات عالی و نهایی مواجه هستیم. غایت عالی تصوف در اندیشه یونس امره همان معرفت الله است که با طی مراتب چهارگانه حاصل می‌شود؛ البته غایات دیگر چون مجادله با نفس، معرفت النفس جزء غایت‌های متوسط در این راه است که برای وصول به حقیقت حاصل شدن آنها لازم است.

### شریعت

شرع در لغت نهج الطريق الواضح است، یعنی راه روشن؛ شریعت هم بر طریقه و راه و رسم الهی استعاره آورده شده است. به شریعت، شریعت گفته می‌شود چون شریعه آب است که هرکه بر آن وارد شود، پاک و سیراب برمی‌گردد (راغب، ۱۴۲۳: ص ۲۵۸)؛ اما شریعت در اصطلاح عرفانی همان طور که قشیری آورده است: امر است به التزام بندگی و حقیقت هم در مقابلش مشاهدت ربوبیت است. وی در ادامه شریعت را پرستیدن حق می‌داند و حقیقت رؤیت حق است. شریعت قیام کردن است (قشیری، ۱۳۶۷: ص ۷۲۱).

طبق نظر یونس امره، شریعت همان اجرای فرامین الهی و جدایی از زشتی‌هاست؛ از این رو درب شریعت یک درب قانون محور است (Çubukçu, 1992: 311). یونس امره حقیقت را به یک دریای بی انتها تشبیه می‌کند و سالک آن را در تمام مراحل سفر معنوی نیازمند کشتی شریعت می‌داند.

بیا وصف شرع و حقیقت را بیان کنم

شریعت کشتی است و حقیقت دریای آن (Emre, ۲۰۰۸: ۳۸)

این شعر یونس امره برگرفته از حدیث نبوی است که در کتاب قواعد العرفان نقل شده است که حضرت می‌فرماید: «الشریعة کالسفینة و الطریقة کالبحر و الحقیقة کالدّر فمن اراد

الدَّرْكَب فِي السَّفِينَةِ ثُمَّ شَرَعَ فِي الْبَحْرِ ثُمَّ وَصَلَ إِلَى الدَّرِّ وَمَنْ تَرَكَ هَذِهِ التَّرْتِيبَ لَمْ يَصِلْ إِلَى الْمَقْصُودِ: (قندهاری، ۱۳۷۶: ص ۶۲۱) شریعت چون کشتی و طریقت همانند دریا و حقیقت چون درّ است؛ پس هرکه طالب درّ باشد، باید سوار بر کشتی شود و در دریا حرکت را شروع نماید تا به درّ برسد و اگر کسی این ترتیب را ترک کند، به مقصود نخواهد رسید». یونس امره کسانی را که در درب شریعت متوقف شده و از آن گذر نکرده‌اند، این‌گونه توصیف می‌کند:

همه آمدند به این درب و در شریعت متوقف شدند

به داخل نیامدند تا ببینند که چه داری (Emre, 2008: 43)

یونس امره این نوع افراد را محروم از شناخت باطن عالم و حقیقت می‌داند و به زبان کنایه، عموم اهل شریعت را دعوت می‌کند که از ظاهر شریعت گذر کنند؛ با این وجود وی به لزوم اجرای شریعت در جایگاه اولین درب معنوی برای وصول به حقیقت توصیه می‌کند:

هرکه شریعت را بداند و بخواند و عمل کند

آن کامل شود که هر روز و شب در طاعت است (Emre, 2008: 228).

وی لزوم ادای طاعات الهی در تمام اوقات و حالات را برای اهل طریقت به دلیل کمال لازم می‌داند. در نظر یونس امره وصول اهل شریعت از یک مقام به مقام دیگر تنها با عبادت بیشتر ممکن خواهد بود. (Gökalp, 1998: 32)

شریعت خانه صورت، قدرت‌اش از طاعت است

در عالم بلند شد صدایش، عبودیت در درونش (Emre, 2008: 228).

یونس امره در این بیت شریعت را فرم و قالبی می‌داند که دوام و ثباتش از به جا آوردن طاعت الهی و فرامین شرعی است که در باطنش گوهر عبودیت منطوی شده است. در واقع وی در این شعر به لزوم و اهمیت جایگاه شریعت در جایگاه قالبی که در باطن خود حقیقت

عبودیت را جای داده است، اشاره دارد؛ عبودیتی که کنه آن ربوبیت و مقام انسان کامل است که در حدیثی از امام صادق (ع) چنین نقل شده است: «العبودية جوهره کنهها الربوبیه» (شهید ثانی، ۱۳۷۷: ص ۵۹۸).

### طریقت

طریقت دومین درب معنوی بکتاشیه برای وصول به حقیقت است که سالک بعد گذر از درب شریعت با آن مواجه می‌شود. در اشعار یونس امره به جای کلمه طریقت، کلمه‌ها و ترکیب‌هایی مجازی مانند راه حق، راه راست، باغچه دوست و کاروان آمده است. وی همچنین راه آمدن، به راه افتادن، جدایی از راه، از راه رفت را کنایه از طریقت گرفته است. یونس امره با بیان لزوم فارغ شدن از هم‌و غم دنیا توسط شخصی که به راه طریقت وارد شده است، معتقد است این راهی است که منزلش دور و محفوف به سختی هاست و استقامت در این راه به راحتی حاصل نمی‌شود:

هرکس داخل طریقت شود، باید مالش را ترک بگوید

در این راه جان بدهد در درون طریقت (Emre, 2008: 229).

منزل دور است چه کسی می‌تواند برسد

این حال مشکلات زیاد دارد چه کسی می‌تواند حل کند (Emre, 2008: 288).

یونس امره ماهیت طریقت را به مرشد و پیر وابسته می‌داند. طالب حقیقت باید دست به

دامن پیر داشته باشد. (Tatçı, 1997: 422-423)

در کتاب اسرار التوحید در این باره چنین آمده است: «مدار طریقت بر پیرست که الشیخ

فی قومه کالنبی فی امتّه و محقق و مبرهن است که به خویشتن به جایی نتوان رسید»

(میهنی، ۱۳۶۶: ص ۴۶).

یونس در شعری که خودش را به یک شیخ طریقت نسبت می‌دهد، چنین می‌گوید:

چه کرد یونس چه کرد به راه راست رفت

از دامن پیران گرفت ببینیم خدا چه می‌کند (Emre,2008: 68).

در نظری شخصی که بایک مرشد کامل ارتباط معنوی نداشته باشد و خود را دانای مستغنی از پیر بداند، این حالت او نشان از این دارد که به هیچ مرحله‌ای از رشد معنوی دست نیافته و در جهل مرکب است.

دست مقدّسان را بگیرید و به راه حق برسید

حقیقت این است روشن بدانید که گفتن می‌دانم، از نادانی است (Ibid: 61).

یونس امره سالک طریق را به بهره‌بردن از پیر طریقتی که به آن عشق می‌ورزد توصیه می‌کند و مراجعه و توجه به افراد دیگر را خلاف طریقت می‌داند:

به باغچه کسی وارد نشو و گل نچین

با معشوق خودت در باغچه قدم بگذار و راهت را ادامه بده (Ibid: 307).

او در این بیت طریق تصوف را به باغچه‌هایی تشبیه کرده است که هرکدام مالکی دارد که مرشد آن همان طریقت است. او سالک طریقت را از توجه به مرشد دیگر برحذر می‌دارد و به حفظ حرمت و توجه قلبی به مرشد در همه احوال تأکید می‌کند. وی مرشد را یگانه معشوق برای سالک راه حقیقت می‌داند که باید تنها به او متوجه و عشق بورزد؛ کاری که به آن در تصوف «ربط القلب بالشیخ» می‌گویند (رازی دایه، ۱۴۲۵: ص ۱۶۰).

ای یونس از خدمت شیخ کامل فارغ مشو

از ارکان عاشقان است بندگی کردن به پیر (Emre,2008: 151).

محمد لاهیجی نیز درباره‌ی آداب خدمت پیر بودن چنین می‌گوید: «و چون دست در دامن پیر کامل زند باید که اختیار خود در اختیار پیر محو گرداند و در حکم پیر کالمیّت فی یدی الغسال باشد و به امر پیر، علی الدوام متوجه حقّ باشد» (لاهیجی، ۱۳۹۳: ص ۱۴۲).



## معرفت

درب سوم معنوی بکتاشیه با مفهوم عشق و دل ارتباط وجودی دارد. اهل تصوف مقام معرفت را مقام ذوق بیان کرده‌اند که این مقام در قلب متجلی می‌گردد (Tatçı, 1997: 424).

از نگاه ابن عربی راه حقیقی کسب معرفت، طریق کشف و شهود باطنی است. برای رسیدن به این حالت باید خلوت نشین شد و به خاطر صفا و طهارت قلب به اذکار مشروع پرداخت (ابن عربی، ۱۴۰۵: ج ۴، ص ۳۲۱). غزالی نیز دل را مکان معرفت حق تعالی و تجلی‌گاه عشق او معرفی کرده است (غزالی، ۱۳۴۹: ص ۹۶).

در اشعار یونس امره حقیقت دل بیشتر کنار مفاهیم حق و عشق می‌آید و در جایگاه مکان اسرار و معرفت الهی است:

شاه‌آتش عشق تو افتاد به دریای دل

عجب است می‌جوشد در اتمام معرفت‌ها (Emre, 2008: 306).

یونس به دلیل باارزش بودن عشق آن را به خزانه تشبیه می‌کند. وی عشق را بالاترین سرمایه وجودی انسان می‌داند که فقط عاشقان از حقیقت و اسرار آن باخبرند:

حال عاشقان را عاشقان دانند

عشق خزانه‌ای پنهان است و اسرار باید پنهان ماند (Ibid: 36).

او به دلیل عمق و وسعت لایدرک عشق آن را به دریا تشبیه می‌کند؛ همان‌طور که درون دریا گنج‌ها و اشیایی پرارزش یافت می‌شود، عشق درون عاشق را نیز پر از حقایق معرفتی ارزش‌مند می‌داند:

کسی که عاشق شود و به دریای عشق فرورود

در آن دریا گوه‌هایی پیدا کند (Ibid: 84).

امرّه در این بیت به ذات عاشق اشاره می‌کند که از عشق الهی تأثیر می‌پذیرد و از دریای عشق ثروت‌های معنوی را می‌یابد. وی در بیت دیگر باطن انسان را از جهت وسعت به

دریای عمان تشبیه کرده است که معرفت همچون گوهرهایی درون آن پنهان است که با تحمل مشقت و به بهای ازدست دادن سروجان به دست می‌آید. یونس امره معرفت را به دلیل ارزش زیاد و نایاب بودنش به گوهر تشبیه می‌کند:

در این عمان گوهر سخت و روشن وجود دارد اما به دست نیاید

بی بها دیده نمی‌شود هرکه از جان و سر می‌گذرد بیاید (Ibid: 183).

از دیدگاه یونس امره عشق مانند خورشید به باطن انسان نور معرفت می‌بخشد؛ او از این رهگذر عشق را به خورشید تشبیه می‌کند:

بشنوید یاران عشق شبیه خورشید است

دلی که عشق ندارد، سنگ خاموش است (Ibid: 63).

در دیدگاه یونس امره اگر شخصی طالب افزایش معرفت خویش است، باید با اهل دل مصاحبت داشته باشد:

مصاحبت با بزرگواران می‌افزاید معرفت را

از مصاحبت با بی‌درد هر زمان جدا شو (Ibid: 49).

در نظر شاعر مصاحبت با انسان‌های کامل که تمام هم‌شان ذکر خداوند است، سالک را به خدا نزدیک‌تر می‌کند. یونس امره بیان می‌کند کسانی که دغدغه و درد معرفت ندارند، در این مصاحبت و دوستی جایی ندارند. در اینجا منظور از درد، همان عشق الهی است. در واقع مصاحبت با انسان‌های کامل همان مصاحبت با عشق الهی است؛ چون حقیقت این بزرگواران جز عشق نیست:

صوفی‌ام در میان خلق تسبیح از دستم نمی‌افتد

زبانم معرفت می‌گوید اما دلم قبول ندارد (Ibid: 97).

یونس امره اشخاصی را که بین مردم به صوفی مشهور شده‌اند، به صرف اینکه تسبیح از دست‌شان نمی‌افتد اهل معرفت به حساب نمی‌آورد. او معرفت را حقیقتی برآمده

از دل می‌داند که سرّ خداست و این اسرار در قلب عاشق تجلّی پیدا می‌کند و نمود ظاهری ندارد.

### حقیقت

یونس امره به دلیل شدت و موهبتی بودن عشقی که در مرحله حقیقت است، مقام حقیقت را از مقام معرفت ژرف‌تر می‌داند. در این درب چهارم عشق موهبتی از جانب حقّ، سالک را به والاترین مرحله انسانی و توحید می‌رساند:

شریعت و طریقت راه است برای رسیدن

و حقیقت از معرفت عمیق‌تر است (Ibid: 224).

الهی عشقی به من ده خود را ندانم

من، من را بخواهم نیابم (Ibid: 209).

وی در این ابیات اشاره می‌کند که خواستار عشقی خاص از طرف حقّ تعالی است که انانیت او را فانی کند و در نهایت منجر به مشاهده حضرت حق در قلعه جان شود. عشق الهی یونس به اندازه‌ای بزرگ است که خودش را گم کرده و درویشی حیران شده است (Gökalp, 1998: 47).

جایگاه حق در دل است در قرآن چنین آمده

برج عشق در قلعه جان از عرش فراتر است (Ibid: 293).

از حقّ دور نشو حق در دل جایگاه دارد

توانانیت را از دست بده همه چیز در جان باطن است (Ibid: 55).

همان‌طور که عطار در توصیف مقام فنا از انانیت در پاسخ پرسش‌کننده‌ای که خدا را کجا دیده‌ای، چنین می‌گوید: در آن مکان که خود را ندیدم، خدای را دیدم (عطار، ۱۳۸۹: ص ۶۲۲)؛ یونس امره در یکی از ابیات خود حقیقت را به شهری هفت درب تشبیه کرده است

که در این درگاه، هزاران تجلی قدرت خداوند بر انسان ظاهر می‌شود:

حقیقت درهای حَقّش هفت است

در درگاهش هزاران قدرت می‌بینی (Emre, 2008: 191).

در نظر وی درب هفتم شهر یعنی حقیقت بالاترین مرتبه وجودی انسان است که سالک در آن از دست حق تعالی به انا الحقّ نایل می‌شود:

چون وارد شوی و روی دوست بینی

شربت انا الحقّ را از دست دوست بنوشی

این سخن که گفتم از وجود خارج نیست

تفکر کنی همه بالجمله در تو یافت می‌شود (Ibid: 192).

یونس همچون مولانا والاترین مرتبه کمال انسانی را یافتن انا الحقّ می‌داند. مولانا در جواب کسانی که معنای هو الحقّ را والاتر از انا الحقّ می‌دانند، تعریض می‌زند که اگرچه به ظاهر کلمه انا الحقّ انانیت سالک را متبادر می‌کند؛ اما حقیقت چنین نیست، بلکه هو الحقّ هم به این لحاظ اثینیت را می‌رساند؛ چون تا انانیتی نباشد، خطاب به لفظ هو به حق معنا پیدا نمی‌کند. وی انا الحقّ را حقیقت توحید می‌داند؛ چون دلالت بر این دارد که انانیت سالک فانی شده و انانیت حق ظهور دارد. وی حقیقت انا الحقّ را غایت تواضع و نهایت عبودیت انسان می‌داند (مولانا، ۱۳۸۶: ص ۲۱۵). یونس امره چون مالک هستی را وجود لا شریک حق تعالی می‌داند، به این مهم یادآور می‌شود که وجود درویش انا الحقّ گو هم از حقّ است؛ پس انانیتی برای درویش وجود ندارد؛ در واقع درویش فقط زبان آن حقیقت متعال است.

درویش انا الحقّ بگوید چه شود آیا؟

وجود مال حق است علی کل حال (Emre, 2008: 127).

در دیدگاه یونس امره کسی که به وادی حقیقت وارد نشده است، اگر شارح چهار کتاب مقدس نیز باشد، از مقصود اصلی این کتب دور بوده است و تفسیر او در حد ظاهر و نوعی

جفا به حقیقت است. او حقیقت را بخشش خداوند و یک حادثه معنوی می‌داند که اگر انسانی آن را تجربه کند، دیگر وارد اختلاف‌های ظاهری نمی‌شود؛ چون مقام حقیقت، مقام وحدت است.

پسران شریعت بحث را شروع می‌کنند

بزرگان حقیقت به دعوا برنخواستند

شارح چهار کتاب عصیان کرده بر حقیقت

زیرا تفسیر خواند ولی مقصود اصلی را ندانست (Ibid: 43).

منظور از چهار کتاب در این بیت قرآن، انجیل، تورات و زبور است که به توحید تأکید دارند. شاعر تمام اطلاعات این چهار کتاب را جمع شده در حقیقت موسوم به الف بیان می‌دارد که الف همان حقیقت توحید است:

حقیقت چهار کتاب آشکار است در الف

تو چرا این الف را نمی‌شناسی این چه نوع خواندن است (Ibid: 81).

## نتیجه

همان‌طور که بیان شد تصوف در بکتاشیه با چهار درب معنوی شکل گرفته است. در دیدگاه یونس امره هدف تصوف، پیدا کردن حقیقت عبودیت و فانی شدن توسط عشق الهی و رسیدن به وحدت با حق است که در کلام *انا الحقّ سالک* به طور کامل ظهور می‌یابد. وی این هدف را بدون طیّیّ درب‌های چهارگانه بکتاشی ممکن نمی‌داند. یونس امره در راه سیروسلوک، شریعت را بسان کشتی در دریای بی‌کران حقیقت می‌بیند که سالک در هیچ مرحله سفر معنوی بی‌نیاز از آن نیست و در تشبیه دیگری شریعت را قالبی قانونی می‌داند که در باطنش حقیقت عبودیت را حامل است. او با ارج نهادن به شریعت، توقف در این درب را جایز نمی‌داند و به راه حقّ که طریقت است، دعوت می‌کند. او طیّیّ طریق در این راه را سخت

و دشوار می‌داند و به دل دادن به پیر کامل که اهل معرفت واقعی است، توصیه می‌کند. وی درب معرفت را درب ورود به شهر دل و ظهور عشق می‌داند که با آمدن عشق در دل سالک، گوهرهای معرفت نصیب او می‌شود. وی درب حقیقت را همان موهبت عشق خاص الهی می‌داند که انانیت سالک را فانی کرده است و حق در او متجلی می‌شود. در نظر کلی می‌توان گفت این چهار درب معنوی بکتاشی در دیدگاه یونس امره رابطه طولی دارند و ظاهر و باطن یکدیگرند. وصول به هر مرتبه‌ای بدون لحاظ و کامل شدن مرحله قبل میسر نیست.



### کتاب‌نامه

- ابن عربی، محیی‌الدین (۱۳۶۷)؛ التجلیات الالهیه؛ تحقیق: عثمان اسماعیل یحیی؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- — (۱۴۰۵ ق)؛ فتوحات مکیه؛ بیروت: دار صادر.
- آملی، سیدحیدر (۱۳۶۸)؛ جامع الاسرار و منبع الانوار؛ تهران: علمی و فرهنگی.
- ترینی قندهاری، نظام‌الدین (۱۳۷۶)؛ قواعد العرفاء و آداب الشعراء؛ تهران: سروش.
- حالی، محسن (۱۳۷۰)؛ مقامات عارفان سه اثر بزرگ از سه عارف بزرگ؛ چ دوم، تهران: کتابخانه مستوفی.
- رازی دایه، نجم‌الدین (۱۴۲۵ ق)؛ منارات السائرین الی حضرة الله و مقامات الطائرين؛ تحقیق: عاصم ابراهیم الکیالی الحسینی؛ بیروت: دار الکتب العلمیه.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم (۱۴۲۳ ق)؛ مفردات؛ تحقیق: صفوان عدنان داودی؛ قم: انتشارات ذوی القربی.
- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱۳۷۷)؛ شرح مصباح الشریعه؛ ترجمه: عبدالرزاق گیلانی؛ چ اول، تهران: پیام حق.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۸۹)؛ تذکره الاولیاء؛ تصحیح: عبدالوهاب قزوینی؛ چ اول، تهران: نشر بهجت.
- غزالی، محمد (۱۳۴۹)؛ المنقذ من الضلال؛ تحقیق: زین‌الدین کیائی نژاد؛ تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطائی.

#### بررسی و تحلیل چهار درب معنوی بکتاشیه از منظر یونس امره / ۴۴۵

- قشیری، ابوالقاسم (۱۳۶۷)؛ ترجمه رساله قشیری؛ تصحیح: بدیع الزمان فروزانفر؛ چ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- قندهاری، نظام‌الدین، (۱۳۷۶)؛ قواعد العرفاء و آداب الشعراء؛ ترجمه: احمد مجاهد؛ چ دوم، تهران: سروش.
- کوپریلی، محمدفؤاد (۱۳۸۵)؛ صوفیان نخستین در ادبیات ترک؛ ترجمه: توفیق سبحانی؛ تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- لاهیجی، محمد بن یحیی (۱۳۹۳)؛ مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن‌راة؛ تصحیح: محمدرضا برزگر؛ تهران: زوار.
- مولانای بلخی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۶)؛ فیه ما فیه؛ چ دوم، تهران: انتشارات نگاه.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۷۱)؛ کشف الأسرار و عدة الأبرار؛ تحقیق: علی اصغر حکمت؛ چ پنجم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- میهنی، محمد بن منور (۱۳۶۶)؛ اسرار التوحید؛ تصحیح: محمدرضا شفیعی کدکنی؛ تهران: آگاه.
- هجویی، ابوالحسن علی (۱۳۷۵)؛ کشف‌المحجوب؛ تحقیق: ژوکوفسکی، قاسم انصاری؛ تهران: طهوری.
- Aktüccar, Halil (1984); *Yunus Emre Hayatı, Sanatı ve Eserleri*; Gökşin Yayınları.
- Çubukçu, İbrahim Agah (1992); *Yunus Emre ve Felsefesi* ; Ankara: Ankara Üniversitesi Açık Erişim Sistemi.
- Emre, Yunus/ (2008); *Divan*,(Tatçı, Mustafa); İstanbul: H Yayınları.
- Gölpınarlı, Abdülbaki (1992); *Alevi-Bektasi Nefesleri*; İstanbul: İnkılap Kitapevi.
- Gökalp, Mehmed Ziya (1998); *Yunus Emre ve İslam*; İstanbul: Asır Ajans Yayınları.
- Hacı Bektaşî Veli (2011); *Makâlât*; Ankara: Etkileşim Yayınları.
- Kabaklı, Ahmet (1983); *Yunus Emre*; İstanbul: Türk Edebiyatı Vakfı Yayınlar.
- Tatçı, Mustafa (1997); *Yunus Emre Divanı (inceleme)*; İstanbul: Milli Eğitim Bakanlığı Yayınları.
- Yaşar, Selahaddin (1991); *Hayatı, Sanatı ve Tefekkürü Yunus Emre*; İstanbul: Yeni asya Yayınları.

## References

- Aktüccar, Halil. 1984. *Yunus Emre Hayatı, Sanatı ve Eserleri*. Gökşin Yayınları.
- Āmulī, Sayyid Ḥaydar, al-. 1368 Sh. *Jāmi‘ al-asrār wa-manba‘ al-anwār*. Tehran: Elmi wa Farhangi.
- ‘Atṭār al-Nayshābūrī, Farīd al-Dīn Muḥammad, al-. 1389 Sh. *Tadhkirat al-awliyā‘*. Edited by Abdolvahhab Qazvini. Tehran: Bahjat Publications.
- Çubukçu, İbrahim Agah. 1992. *Yunus Emre ve Felsefesi*. Ankara: Ankara Üniversitesi Açık Erişim Sistemi.
- Emre, Yunus. 2008. *Divan* (Tatçı, Mustafa). İstanbul: H Yayınları.
- Ghazālī, Muḥammad, al-. 1349 Sh. *Al-Munqidh min al-ḍilāl*. Edited by Zeinoddin Kianinejad. Tehran: Atae Press Institute.
- Gökalp, Mehmed Ziya. 1998. *Yunus Emre ve İslam*. İstanbul: Asır Ajans Yayınları.
- Gölpinarlı, Abdülbaki. 1992. *Alevi-Bektasi Nefesleri*. İstanbul: İnkılap Kitapevi.
- Hacı Bektaş Veli. 2011. *Makālāt*. Ankara: Etkileşim Yayınları.
- Hali, Mohsen. 1370 Sh. *Maqāmāt ‘arīfīn si athar buzurg az si ‘arīf buzurg*. Tehran: Mostofi Library.
- Hujwūrī, Abū l-Ḥasan ‘Alī, al-. 1375 Sh. *Kashf al-mahjūb*. Edited by Valentin Zhukovski and Ghasem Ansari. Tehran: Tahoori.
- Ibn al-‘Arabī, Muḥyī l-Dīn. 1367 Sh. *Al-Tajalliyāt al-ilāhiyya*. Edited by ‘Uthman Isma‘il Yahya. Tehran: Markaz Nashr Danishgahi.
- Ibn al-‘Arabī, Muḥyī l-Dīn. 1405 AH. *Al-Futūḥāt al-Makkiyya*. Beirut: Dar Sadir.
- Kabaklı, Ahmet. 1983. *Yunus Emre*. İstanbul: Türk Edebiyatı Vakfı Yayınlar.
- Köprülü, Mehmet Fuad. 1385 Sh. *Şifiyān nukhustīn dar adabīyyāt Turk*. Translated into Persian by Tofigh Sobhani. Tehran: Society for the National Heritage of Iran.
- Lāhījī, Muḥammad b. Yaḥyā, al-. 1393 Sh. *Maḥāṭīḥ al-i‘jāz fī sharḥ gulshan rāz*. Edited by Mohammad Reza Barzegar. Tehran: Zovvar.
- Maybudī, Abū l-Faḍl Rashīd al-Dīn. 1371 Sh. *Kashf al-asrār wa-‘uddat al-abrār*. Edited by Alī Asghar Hekmat. Tehran: Amir Kabir.
- Mīhanī, Muḥammad b. Munawwar. 1366 Sh. *Asrār al-tawḥīd*. Edited by Mohammad Reza Shafiei Kadekani. Tehran: Agah.



۴۴۷ / بررسی و تحلیل چهار درب معنوی بکتاشیه از منظر یونس امره

- Qandahārī, Niẓām al-Dīn, al-. 1376 Sh. *Qawā'id al-'urafā' wa-ādāb al-shu'arā'*. Translated by Ahmad Jahed. Tehran: Soroush.
- Qushayrī, Abū l-Qāsim, al-. 1367 Sh. *Tarjuma risāla Qushayriyya*. Edited by Badiozzaman Forouzanfar. Tehran: Elmi va Farhangi.
- Rāghib al-Iṣfahānī, Abū l-Qāsim. 1423 AH. *Al-Mufradāt*. Edited by Safwan Adnan Dawudi. Qom: Dhawi l-Qurba Publications.
- Rāzī Dāya, Najm al-Dīn. 1425 AH. *Manārāt al-sā'irīn ilā ḥaḍrat Allāh wa-maqāmāt al-ṭā'irīn*. Edited by Asim Ibrahim al-Kiyali al-Husayni. Beirut: Dar al-Kutub al-'Ilmiyya.
- Rumi, Jalal al-Dīn Muhammad. 1386 Sh. *Fih mā fih*. Tehran: Negah Publications.
- Shahīd al-Thānī, Zayn al-Dīn b. 'Alī, al-. 1377 Sh. *Sharḥ miṣbāḥ al-sharī'a*. Translated into Persian by 'Abd al-Razzaq Gilani. Tehran: Payam Haqq.
- Tarīnī al-Qandahārī, Niẓām al-Dīn, al-. 1376 Sh. *Qawā'id al-'urafā' wa-ādāb al-shu'arā'*. Tehran: Soroush.
- Tatçı, Mustafa. 1997. *Yunus Emre Divanı (incelme)*. İstanbul: Milli Eğitim Bakanlığı Yayınları.
- Yaşar, Selahaddin. 1991. *Hayatı, Sanatı ve Tefekkürü Yunus Emre*. İstanbul: Yeni asya Yayınları.